

حکمرانی امنیت ملی در پرتو نظریه قضایی سازی

سیاست: بهینه سازی نقش قوه قضاییه در حکمرانی

امنیت ملی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۶

مهدی رضایی*

نرگس نخجوانی**

چکیده

دستگاه قضایی از یک سو با تأمین امنیت قضایی، به تقویت امنیت ملی کمک می کند؛ که مستلزم حاکمیت قانون، استقلال قضایی و رعایت حقوق شهروندی است و همگی از الزامات مدرن امنیت ملی نیز به شمار می روند. از سوی دیگر، نقش این قوه در حکمرانی امنیت ملی در خلال پدیده های بررسی شده که قضایی سازی سیاست نام گرفته است. پیوند مفهوم نظارت قضایی با فرایندهای اجرایی و سیاسی در دنیا، به شکل گیری پدیده قضایی سازی سیاست انجامیده است. در این مقاله، ارتباط قضایی سازی سیاست و گسترش صلاحیت های نظارتی قوه قضاییه برای تحقق هرچه بیشتر و مستحکم تر امنیت ملی مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: امنیت ملی، حکمرانی امنیت ملی، نظارت قضایی، قضایی سازی سیاست، بازنگری قضایی.

m.rezaei@atu.ac.ir

* عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)

** دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه علامه طباطبائی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال بیست و سوم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۹۹ • شماره مسلسل ۹۰

مقدمه

امنیت ملی مفهومی چندبعدی است که در ساحت حکمرانی معاصر با پیچیدگی روبه‌روست. یکی از این پیچیدگی‌ها مربوط به تطوری است که بر اثر تغییر ملاحظات حاکم بر حکمرانی از بعد داخلی و بین‌المللی، در تعریف و الزامات این مفهوم ایجاد شده است. امنیت ملی مفهومی ناشناخته نیست، هرچند به دلیل ابهامی که دارد، نمی‌توان مدعی شد که به قدر کافی تبیین شده است. امنیت ملی از ماهیتی مبهم و جدال‌برانگیز برخوردار است. هرچند طرح مسئله امنیت در سطح ملی موجب ابهام مضاعف در مفهوم امنیت به تبع ابهام و ناکامی تاریخی در درک صحیح از مفاهیمی مانند «ملت»، «هویت ملی»، «حاکمیت ملی»، «منافع ملی» و «ارزش‌های ملی» بوده (رضایی، ۱۳۹۶:۵) مصداق یا مصداق‌های خود را در رابطه با مفاهیم دیگری همچون قدرت، منافع، مصالح، تهدیدات و سایر مفاهیمی که خود مبهم، سیال و غیرتوسعه‌یافته هستند، می‌یابد (تاجیک، ۱۳۷۵). تراحم امنیت و آزادی منجر به طرح گفتمان‌های متعدد و متمایزی شده که خود تضارب اندیشه درحوزه فلسفه سیاسی را بنیان نهاده است. پرسش از تقدم امنیت یا آزادی، به گونه‌ای تمایز هویتی در برخی از ساختارهای سیاسی را تجسد بخشیده است که گویی تبیین مفهومی این دو حق، قابلیت تمتع هم‌زمان در یک کالبد ملی را ندارد (رضایی، ۱۳۹۶: ۱).

از سوی دیگر، در سیر تطور گفتمانی حاکم بر امنیت ملی، ملاحظات عصر حاضر اندیشمندان این حوزه را بر آن داشته است تا تعریف این مفهوم را جدا از مفاهیمی چون مشروعیت سیاسی و کارآمدی اقتصادی ندانند. بدین ترتیب، در گفتمان مدرن امنیت ملی، تأکید بر مشروعیت سیاسی، حفظ حقوق شهروندی و پایبندی به اصول دموکراسی است که نظام سیاسی را در برابر تهدیدهای خارجی و نیز داخلی مصون نگه می‌دارد. اگر این رویکرد را در تعریف امنیت ملی صائب بدانیم، درمی‌یابیم که در ساختار حکومتی، نقش قوه قضاییه از کارکرد کلاسیک آن فراتر رفته و به عنصری بدل می‌شود که یکی از ارکان اصلی حاکمیت در تأمین امنیت ملی در معنای مدرن است. در این چارچوب، نگارندگان این مقاله بر آن هستند که می‌توان نقش قوه قضاییه در تأمین امنیت ملی را از دو بُعد مورد بررسی قرار داد. یکی از بُعد تأمین امنیت قضایی است که مربوط به کارکردهای اختصاصی قوه قضاییه است و یکی از ستون‌های امنیت ملی را استوار

می‌کند. بعد دیگری که این مقاله در آن به بررسی ارتباط قوه قضاییه و امنیت ملی می‌پردازد، پدیده‌ای جدید است که کمتر در ادبیات داخلی شناخته شده است.

در توضیح باید گفت که قوه قضاییه به مثابه یکی از ارکان جدایی‌ناپذیر حاکمیت، در تشکیل و نیز تعقیب رویکردهای حاکمیت نقشی غیرقابل‌انکار دارد. در چند دهه اخیر، این نقش در بسیاری از کشورها پررنگ‌تر شده و در همین راستا و به طور خاص، در کشورهایی که در آنها سازوکار نظارت بر قانون اساسی در صلاحیت قوه قضاییه قرار دارد، به تدریج زمینه ورود قوه قضاییه به امور و مسائل کلان حاکمیتی و سیاسی شکل گرفته است. این فرایند را به اصطلاح «قضایی سازی سیاست»^۱ نامیده‌اند.

بنا به مقدمات فوق باید گفت مناسبات حاکم بر روابط بین‌المللی در عصر حاضر، حکمرانان را واداشته است تا در چارچوب‌های اصلی حکمرانی خود متأثر از رویکردهای امنیت ملی باشند. از سوی دیگر، در پیشروی رویکرد امنیت ملی، ضمن اینکه نمی‌توان مسئله تزاخم آزادی و حقوق با این رویکرد را نادیده گرفت، باید در نظر داشت که اندیشمندان جدید این حوزه اتفاقاً تأمین آن را در گرو مشروعیت سیاسی و تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندان می‌دانند. در میانه این چالش، پژوهش حاضر، با مفروض دانستن حکمرانی امنیت ملی^۲ به مثابه چارچوبی جامع و بستری کامل برای تحلیل حد مطلوب مدیریت امنیت ملی، در پی پاسخ به این سؤال است که نقش قوه قضاییه در تحقق حکمرانی امنیت ملی چیست؟ برای پاسخ به این پرسش، نقش قوه قضاییه را در دو بُعد امنیت قضایی و قضایی سازی سیاست مورد بررسی قرار می‌دهد. در این راستا، بعد از اشاره‌ای اجمالی به تطور گفتمانی مفهوم امنیت ملی و مفهوم حکمرانی امنیت ملی و ارلئه رویکردی که این مقله از امنیت ملی مدنظر دارد، مفهوم امنیت قضایی و نیز نظریه قضایی سازی سیاست بسط داده می‌شود و نقش قوه قضاییه در تحقق حکمرانی امنیت ملی در این چارچوب تحلیل می‌شود.

به عبارت دقیق‌تر، فرض پژوهش حاضر بر این است که اگر حکمرانی امنیت ملی را حد بهینه و مطلوب تأمین امنیت در سطح ملی تلقی کنیم، به نحوی که تأمین منافع ملی^۳ در پرتو

1. Judicialization Of Politics
2. National Security Governance
3. National Interest

صیانت از ارزش‌های ملی محقق شود، تحقق امنیت قضایی و قضایی‌سازی سیاست را می‌توان نقطهٔ بهینه کارکرد قوهٔ قضاییه در تحقق حکمرانی امنیت ملی تلقی کرد؛ ضمن آنکه با نقشی که در امور کلان برای آن تعریف می‌شود، علاوه بر تعقیب و تقویت دیدگاه غالب حکمرانی، عوارض نگاه کلاسیک امنیت ملی را در نسبت با حقوق و آزادی‌ها تعدیل می‌کند. برای این منظور، این مقاله در سه گفتار تدوین شده است. در گفتار اول، به بررسی اجمالی مفهوم امنیت ملی و حکمرانی امنیت ملی پرداخته است. در گفتار دوم، ارتباط میان امنیت قضایی و امنیت ملی را بررسی و تحلیل کرده است و در گفتار سوم، به تعریف قضایی‌سازی سیاست، نقش آن در امنیت ملی و جایگاه آن در قوهٔ قضاییه پرداخته است.

الف. چارچوب مفهومی

۱. امنیت ملی؛ تعریف و تطور گفتمانی

تبیین تحول امنیت ملی منوط به درک تحولات این مفهوم است. موج نخست این تحولات با عنوان «مطالعات سنتی» شناخته می‌شود و محور اصلی بحث آن را کاربرد قدرت نظامی برای تحصیل امنیت شکل می‌دهد. امنیت در سطح ملی با گفتمان «امنیت سلبی» ناظر بر فقدان «تهدید» و رهایی از ترس و معطوف به خارج از مرزهای ملی بوده است (ماندل، ۱۳۷۷). در این رویکرد، جوهر «نظامی» امنیت ملی در طول زمان به عنوان ماهیت بدون تغییر آن باقی ماند (افتخاری، ۱۳۷۹). در گفتمان سنتی امنیت، تأکید بر دفع فرایندهای تهدیدزاست نه ایجاد نهاد امنیت‌ساز. بر این اساس، این گفتمان در تعریف امنیت ملی همواره اذعان دارد که تهدیدها اولاً، منشأ خارجی دارد و ثانیاً، خصوصیت نظامی آن غالب است. موج دوم یا همان گفتمان فرااستی (سنت‌گراهای میانه‌رو) معتقد به تعدد ابعاد امنیت بوده و لذا از ابعاد اقتصادی، فکری، زیست‌محیطی و... برای امنیت سخن گفته و در واقع تصویری چندبُعدی از امنیت را مد نظر دارد. (مکین‌لای و لیتل، ۱۳۸۰). در این رویکرد، امنیت ملی به عنوان مفهومی چندبُعدی، در بستر زمان و مکان، معنای خاص خود را می‌یابد و شکل ویژه‌ای پیدا می‌کند. این گفتمان نیز

مانند سنت‌گرایان کلاسیک، امنیت را مترادف با فقدان تهدید تلقی کرده‌اند؛ با این تفاوت که عنصر زمان و مکان را در تشخیص تهدید و مقابله با آن موثر دانسته‌اند.

موج سوم مکاتب امنیتی را می‌توان آغاز دوره گفتمان «امنیت مثبت» و مطالعات مدرن دانست که تعریف آن از امنیت ملی در این مقاله مورد اتکا قرار گرفته است. این گفتمان، امنیت را در نسبت بین خواسته‌های شهروندی با کارویژه‌های دولتی ارزیابی می‌کند. برخلاف گفتمان سنتی و رویکرد واقع‌گرایانه و دولت‌محور، در گفتمان مدرن امنیت، تلاش برای «نیل به سطحی از اطمینان خاطر برای تحصیل و صیانت منافع ملی» مد نظر است. بر این اساس، امنیت ملی جزء مسئولیت‌های حکومت ملی است و نکته محوری این تعریف بیشتر «تعقیب روانی و مادی ایمنی» است (افتخاری، ۱۳۷۹). از همین روی، این گفتمان «ابجایی» است و علاوه بر نبود تهدید، وجود شرایط مطلوب برای تحقق اهداف و خواست‌های ملی را نیز شامل می‌شود. این گفتمان معتقد است که تکثرگرایی در سیاست، فرهنگ، اقتصاد و پذیرش تراحمات فکری، سیاسی و قومی عامل اصلی تأمین امنیت کشور است. این گفتمان به منظور «حفظ مردم» به مصون‌سازی و غنی‌سازی فرهنگی بیش از محدودسازی اهمیت می‌دهد و از لحاظ سیاسی، رویکردی نرم‌افزاری نسبت به امنیت دارد.

این گفتمان، مهم‌ترین تهدیدها را در فقدان «مشروعیت سیاسی»، انسجام و یکپارچگی و ظرفیت پایین سیاسی و ناتوانی و ناکارآمدی اقتصادی دانسته و زمینه تأثیرگذاری تهدیدهای خارجی را در هر بُعدی (فرهنگی، سیاسی و اقتصادی) در خلأ و ضعف درونی می‌بیند. این گفتمان، علاوه بر اینکه به بازتعریف ارزش‌ها می‌پردازد، به مسأله «شکاف میان نظام ارزشی حکومت و نظام ارزشی مردم» نیز توجه دارد و آن را تهدیدزا می‌داند. بر همین اساس، به ارزش‌هایی همچون رعایت حقوق و آزادی‌های فردی، دموکراسی و حق حاکمیت مردم اعتقاد دارد و توجه به این حقوق را جزء ارزش‌های اساسی جامعه و رعایت آنها را برای تحکیم و ثبات سیاسی و امنیت بلندمدت ضروری می‌داند. در این مقاله و در بررسی نقش قوه قضائیه در نسبت با حکمرانی امنیتی، تأکید بر تعریفی است که گفتمان اخیر نسبت به امنیت ملی ارائه کرده است.

آنچه در این رویکرد نسبت به امنیت ملی باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که این نگاه و الزاماتی را که برای تأمین امنیت ملی در نظر می‌گیرد، می‌توان مرتبط با حکمرانی مطلوب دانست؛ بدین معنا که اگر این نگاه به امنیت ملی را بپذیریم، با توجه به تعاریفی که برای حکمرانی مطلوب ارائه شده، می‌توان گفت با تحقق حکمرانی مطلوب، بسیاری از الزامات بیان‌شده برای امنیت ملی محقق خواهد شد. این نکته در تشریح امنیت قضایی، شاخص‌های آن و نیز ارتباطی که با امنیت ملی دارد، بسیار مؤثر و تعیین‌کننده است.

۲. حکمرانی امنیت ملی

حکمرانی، معطوف به ساختارها و فرایندهایی است که برای اطمینان از پاسخگویی، شفافیت، حاکمیت قانون، ثبات، عدالت، توانمندسازی و مشارکت گسترده مطرح شده است. حکمرانی، نشان‌دهندهٔ هنجارها، ارزش‌ها و قواعد بازی است که از طریق آنها امور عمومی به روشی شفاف، مشارکتی، فراگیر و پاسخگو مدیریت می‌شود. بنابراین، در معنای گسترده، حکمرانی، فراتر از نهادها و سازمان‌های دولت و در ارتباط با محیط نهادی و فرهنگی مطرح می‌شود که در آن شهروندان با یکدیگر تعامل دارند و در امور عمومی مشارکت می‌کنند (هداوند، ۱۳۸۴: ۷۳). آژانس‌های بین‌المللی مانند برنامهٔ پیشرفت و توسعه ملل متحد^۱، پلنک جهانی، کمیتهٔ کمک به توسعه^۲ و سایر سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، حکمرانی را به‌عنوان اعمال اقتدار یا قدرت برای مدیریت امور اقتصادی، سیاسی و اداری کشور تعریف می‌کنند.

مفاهیم حکمرانی و سیاست نیز در بستر قدرت سیاسی هم‌نشینی دارند، اما وجه تمایز آنها به وضوح فاصلهٔ این دو را مشخص می‌کند. سیاست، شامل فرایندهایی است که طی آن گروهی از افراد تصمیماتی جمعی می‌گیرند که معمولاً برای گروه لازم‌الاجرا تلقی می‌شود و به‌عنوان سیاستی مشترک قابل اجرا است. اما حکمرانی به‌جای عناصر متضاد، عناصر اداری و فرایندمحور حکومت را منتقل می‌کند (Imran, 2015). به‌طور خلاصه، حکمرانی تعیین می‌کند که چه کسی قدرت دارد، چه کسی تصمیم می‌گیرد، چگونه سایر بازیگران صدای خود را به

1. United Nations Development Programme (UNDP)

2. the OECD Development Assistance Committee (DAC)

گوش می‌رسانند و در نهایت نحوه مطالبه و پاسخگویی را تعیین می‌کند. حکمرانی، فرایند سازمان‌دهی جامعه یا گروه‌های درون آن برای تصمیم‌گیری است. این فرایند می‌تواند شامل قوانین، هنجارها، قدرت یا هر نوع سازمانی باشد (Bevir, 2012:32).

بر این اساس، حکمرانی امنیت ملی را نیز می‌توان فرایندی تلقی کرد شامل «مجموعه‌ای از سیاست‌ها، قوانین، هنجارها و سازوکارهایی است که به تأمین منافع ملی در پرتو صیانت از ارزش‌های ملی منجر می‌شود؛ به‌نحوی که تمام مؤلفه‌های ایجادکننده هویت و حاکمیت ملی نسبت به هرگونه تهدید، مصونیت داشته باشند».

ب. امنیت قضایی و امنیت ملی

اگر امنیت ملی را در نسبت با ارزش‌های دموکراسی از جمله حاکمیت قانون و حفظ حقوق بنیادین تعریف کنیم، به‌خوبی نقش قوه قضاییه را در تحقق آن می‌یابیم. پاسداری از ارزش‌های مرتبط با هویت ملی و سیاست عمومی امنیتی در حوزه مربوط به حاکمیت قانون، قانون‌مداری و حفظ حقوق بنیادین قاعداً در حوزه صلاحیت قوه قضاییه است. از همین جاست که می‌توان ارتباط وثیق امنیت قضایی با امنیت ملی را مورد بررسی قرار داد. به عبارت دیگر، امنیت قضایی یکی از موضوعات امنیت عمومی است؛ بدین معنا که با امنیت و نظم جامعه پیوند دارد. ولی چون امنیت جامعه حاصل جمع امنیت مجموع افراد است و امنیت عمومی جامعه نیز می‌تواند ارتباط تامی با امنیت ملی پیدا کند «امنیت قضایی هم با امنیت فردی پیوندی نزدیک دارد و هم ممکن است به موضوع امنیت ملی تبدیل شود و در سطح امنیت ملی به آن توجه شود» (حاج‌زاده، ۱۳۹۵:۶۸). با توجه به آنچه در بند ۱۴ اصل سوم و نیز اصل بیست‌ودوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر آن تأکید شده، می‌توان گفت امنیت قضایی حالتی است که در آن حیثیت، جان، مال و کلیه امور مادی و معنوی انسان در حمایت قانون و در صیانت قوه قضاییه باشد. این مهم در سند امنیت قضایی مصوب ۱۳۹۹ رئیس قوه قضاییه نیز مورد تأکید قرار گرفته است.

امنیت قضایی، نوعی تضمین است که دولت‌ها برای حفاظت و صیانت از شهروندان خود در مقابل هرگونه تجاوز و تعدی به حقوق فردی و اجتماعی آنان ایجاد می‌کنند تا شهروندان

در سایه این امنیت بتوانند فعالیت‌های فردی و اجتماعی خود را در چارچوب قانون به انجام برسانند. امنیت قضایی با اجرای قانون رابطه تنگاتنگی دارد، زیرا اجرای صحیح و مداوم قانون در جامعه مستلزم وجود امنیت قضایی است و در فرض تعدی و تجاوز به قانون، نهادی باید نظم و ثبات اولیه را بازگرداند. از این رو، امنیت قضایی از یک سو پیش‌نیاز اجرای قانون است و از سوی دیگر، در سایه اجرای صحیح قانون از سوی حکومت و مردم در جامعه به وجود می‌آید (اشراقی، ۱۳۸۶: ۶۱). همچنین، می‌توان افزود که امنیت قضایی عبارت است از کیفیت مناسب عملکرد دادگاه‌ها در به‌کار بستن ضمانت‌های اجرایی قانونی، به ترتیبی که شهروندان را پیش از نقض قوانین و تعهداتشان از آن عمل بازدارد و نیز اطمینان خاطر از اینکه قانون و قواعد حقوقی و انواع قراردادهای خصوصی اشخاص خصوصی در هر وضعیتی اجرا خواهد شد (حاج‌زاده، ۱۳۹۵: ۶۷).

در تمامی تعاریفی که برای تبیین امنیت قضایی بیان شده، مفاهیمی را می‌بینیم که در حکمرانی مطلوب مورد تأکید قرار گرفته‌اند. این امر مستلزم این نتیجه‌گیری است که در سایه حکمرانی مطلوب و تحقق آن است که می‌توان از امنیت قضایی سخن گفت. با پذیرش این ارتباط ظاهراً ناگسستنی میان امنیت قضایی و حکمرانی مطلوب و با در نظر داشتن آنچه از تعریف امنیت ملی، متأثر از گفتمان مدرن، مورد تأکید این مقاله است، می‌توان شاخص‌های امنیت قضایی را به شرح زیر برشمرد:

۱. **حاکمیت قانون:** اولین شاخصه امنیت قضایی را حاکمیت قانون دانسته‌ایم؛ از آن رو که تمامی شاخص‌های بعدی مبتنی بر این ویژگی است که قابلیت تحقق دارند. حکومت قانون «هم به‌عنوان ارزشی مستقل متضمن ارزش‌های مرتبط با حقوق بشر، اخلاق، عدالت و دموکراسی است و هم به‌عنوان ابزار یا تکنیکی کارآمد و خالی از هرگونه محتوای خاص، ایده‌ای محوری و فراگیر در راستای حمایت از شهروندان، حقوق آنها و کنترل قدرت عمومی به حساب می‌آید» (هداوند، ۱۳۸۷: ۸). به‌طور کلی، حاکمیت قانون به معنای حاکمیت قواعدی است که از پیش تعریف و در ساختاری مورد توافق وضع و تصویب شده‌اند.

۲. **استقلال قضایی:** در بررسی الزامات امنیت قضایی باید توجه داشت که «اعمال بی‌طرفانه قوانین (یا حاکمیت قانون) مستلزم وجود قوه قضاییه‌ای مستقل است» (هداوند، ۱۳۸۴: ۸۰).

مسئله استقلال قضایی از مسائل بنیادین حقوق عمومی است، زیرا اعتماد عمومی به حکومت، تحقق حکومت قانون و دادرسی عادلانه در هر جامعه تا حدود زیادی به میزان استقلال قضایی وابسته هستند. «نهادینه شدن جریان مردم سالار با تثبیت و اشاعه فرهنگ حاکمیت قانون و قانون گرایی ارتباطی تام دارد. از سوی دیگر، استقلال قضایی یکی از پیش فرض ها و پایه های اساسی قانون گرایی است» (ویژه و امیری، ۱۳۹۳: ۲).

۳. **پیش بینی پذیری اعمال قضاییه:** در توضیح این عنوان، ابتدا باید گفت که بسیاری از نویسندگان در بررسی مفهوم و الزامات امنیت قضایی، مواردی را برشمرده اند. برخی احترام به حقوق مکتسبه، عملکرد بدون تبعیض، وجود وحدت رویه و بی طرفی قضات (سیفی و امیرا قدم، ۱۳۹۵: ۱۷۴) را مؤلفه های امنیت قضایی دانسته اند و عده ای نیز امنیت قضایی را متضمن این شاخص ها دانسته اند: کیفیت مناسب عملکرد دادگاه ها در به کار بستن ضمانت های اجرایی قانون، به ترتیبی که شهروندان را پیش از نقض قوانین و تعهداتشان از آن عمل بازدارد (نوروزی، ۱۳۷۹: ۷۰)؛ اعتماد شهروندان به قوه قضاییه، احترام و التزام به قانون، تساوی تمام افراد جامعه در برابر قانون (شریعتمدار، ۱۳۷۹: ۲۶)؛ عملکرد صحیح، به موقع و بدون تبعیض دستگاه قضایی برای رسیدن به اهداف تعریف شده و اطمینان عمومی نسبت به این عملکرد (علینقی، ۱۳۷۹: ۵۷). برخی نیز بر آن اند که اصول مرتبط با امنیت حقوقی به دو دسته تقسیم می شود: اصول ضامن کیفیت قوانین و نظام حقوقی (اصل شفافیت قانون، اصل انسجام قوانین، سهولت دسترسی به قوانین و اصل اعتماد مشروع) و اصول ضامن وضعیت حقوقی شهروندان (اصل قانونی بودن جرم و مجازات، اصل برائت، اصل عطف به ماسبق نشدن قوانین، اصل احترام به حقوق مکتسبه) (ویژه، ۱۳۹۰: ۱۱۰).

تقریباً تمامی موارد مذکور در سند امنیت قضایی مصوب ۱۳۹۹ رئیس قوه قضاییه نیز مورد اشاره و تأکید قرار گرفته است. در جمع بندی تمام موارد مذکور، می توان نتیجه گرفت که تمامی مؤلفه هایی که برای امنیت قضایی برشمرده شده، همگی اصولی هستند که در نهایت به پیش بینی پذیری قضاوت و در نتیجه پیش بینی پذیری وضعیت حقوقی شهروندان در برابر قوه قضاییه منجر می شوند. به عبارت دیگر، با تکیه بر مؤلفه های مذکور است که شهروندان ضمن

اشراف به حقوق قانونی خود در مواجهه با قوه قضاییه، از آنچه در پیش دارند، آگاه خواهند بود.

۴. رعایت حقوق شهروندی: امنیت قضایی تا حد زیادی مبتنی بر نبود تهدید برای حقوق شهروندان و حقوق جمعی آنهاست و هنگامی نمود دارد که میان این دسته از حقوق افراد تراز و تعادل برقرار شود. «در میان همه نهادهای دولتی و حاکمیتی، مستقل ترین آنها دادگاه‌ها هستند که مبتنی بر قانون و عدالت عمل می‌کنند» (عالی‌پور و دیگران، ۱۳۹۷: ۹۸). بر همین مبنا، می‌توان مدعی شد که زمانی امنیت قضایی شکل خواهد گرفت که اصول و رویه‌های دادرسی به نحوی عادلانه، تضمین‌کننده حقوق مادی و معنوی افراد جامعه باشند. «دادرسی عادلانه خود یکی از حقوق بنیادین بشر است که صحت، کارایی و سلامت سیستم قضایی یک کشور را تضمین و از این راه، ضمن رعایت کامل حقوق قضایی، امنیت قضایی را نیز تأمین می‌کند» (زارعی، ۱۳۸۷: ۱۶).

با در نظر داشتن تعریفی که از امنیت قضایی ارائه شد و شاخص‌هایی که برای آن برشمردیم و نیز با توجه به تعریفی که این مقاله از امنیت ملی در نظر دارد، می‌توان دریافت که وجود ارتباط ناگسستنی میان امنیت ملی و امنیت قضایی قابل انکار نیست. ناتوانی دولت‌ها در برقراری امنیت قضایی ممکن است به بروز تهدید علیه امنیت ملی منجر شود؛ به این ترتیب که چنانچه امنیت ملی را دارای موضوعات مشخصی نظیر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... بدانیم، نبود امنیت قضایی به بروز ناامنی‌هایی در حوزه امنیت اجتماعی و امنیت اقتصادی منجر خواهد شد و چنانچه امنیت ملی را امنیت اساس حاکمیت بدانیم که از هر موضوعی امکان تهدید آن وجود دارد، ناکارآمدی دستگاه قضایی در تحقق امنیت قضایی به ناکارآمدی کل نظام سیاسی تعمیم یافته و به چالش کارآمدی و مشروعیت و در نتیجه، تهدیدی علیه امنیت ملی منجر خواهد شد (حاج‌زاده، ۱۳۹۵: ۶۸).

از سوی دیگر، موضوع حائز اهمیت در بررسی نقش قوه قضاییه در ارتباط با امنیت ملی، توجه به این نکته است که قوه قضاییه یکی از ارکان و قوای حکومت است. وقتی حکومت در ایفای نقش مطلوب خود روی به سوی حکمرانی مطلوب داشته باشد، نقش هر یک از ارکان آن در ارتباط با این هدف کلی تعریف و تنظیم می‌شود. چنان‌که به تفصیل در منابع مختلف مورد

اشاره قرار گرفته، مهم‌ترین شاخص‌های مورد تأکید در حکمرانی خوب عبارت‌اند از: مشارکت، پاسخگویی، شفافیت، مسئولیت‌پذیری، کارایی و اثربخشی و حاکمیت قانون (رشیدی و معنوی، ۱۳۹۸: ۸۶). حکمرانی خوب دربردارنده مشارکت مؤثر در سیاست‌گذاری عمومی، تفوق حاکمیت قانون و قوه قضاییه مستقل است، در کنار نظامی از نظارت و تعادل نهادی در خلال تفکیک افقی و عمومی قوا و دستگاه‌های نظارت مؤثر (4: Sabharwal, 2006). وظیفه قوه قضاییه این است که اجرای صحیح عدالت را تضمین کند. چون قضات نیز مقامات عمومی محسوب می‌شوند و باید وظایف خود را مستقل و بی‌طرفانه انجام دهند، کیفیت اجرای عدالت عامل مهمی در تحقق حکمرانی خوب است (13: Von Danwitz, 2017).

باید توجه داشت که برقراری امنیت ملی تابعی از برقراری نظم و حاکمیت قانون است. اگر به تعریف و مفهومی که در خلال تشریح امنیت ملی مورد اشاره قرار گرفت، توجه کنیم، درمی‌یابیم که آنچه همه‌چیز را در سطح اجتماعی در جای خود قرار می‌دهد؛ روابط میان افراد را متعادل می‌کند؛ و هر نوع اختلال کارکردی در سطح اجتماع را محدود و مضیق می‌کند، تا نظم عادی امور برهم نخورد، حاکمیت قانون است. اطمینان از جریان‌داشتن نظم مطلوب امور و حاکمیت قانون در گرو عملکرد مناسب قوه قضاییه است. دخالت قوه قضاییه همان مسئله‌ای است که فعالیت قانون را تضمین می‌کند. آنچه در این میان حائز اهمیت است، حفظ حقوق شهروندان به‌مثابه کسانی است که عموماً موضوعات در ارتباط با ایشان به قوه قضاییه ارجاع می‌شود و مورد بررسی قرار می‌گیرد. برقراری تعادل میان حقوق شهروندان، حاکمیت قانون و استقرار نظم و امنیت ملی منجر به نمودیافتن مفهوم امنیت قضایی می‌شود.

نقش قوه قضاییه در برقراری نظم و به تبع آن امنیت ملی چنان پررنگ و با اهمیت است که برخی معتقدند کارآمدی قضایی در ایران، در جایگاه کنونی امنیت ملی، برجسته‌ترین دستاویز برای کارآمدسازی امنیت ملی و پیرو آن نظام جمهوری اسلامی است. دستگاه قضایی به عنوان پشتیبان مستقیم حقوق و آزادی‌های فردی می‌کوشد تا این حوزه از سوی حوزه قدرت سیاسی، که با نهادهای گوناگونی پشتیبانی می‌شود، تهدید نشود (عالی‌پور و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۱۶). برای نمونه، در بحث برخورد با مفاسد اقتصادی، چنانچه قوه قضاییه به جای تمرکز بر برخورد قهری با مصادیقی که به‌عنوان مجرم در این زمینه دستگیر شده‌اند، بر اصلاح فرایندهای اداری

و اجرایی متمرکز می‌شد که اولاً، بازبینی آنها در حوزه صلاحیت قوه قضاییه قرار داد و ثانیاً، به جهت زیرپا گذاشتن اموری اساسی و البته بدیهی در سطح حکمرانی مطلوب به بروز فساد منجر شده‌اند، مانند فقدان شفافیت، فقدان پاسخگویی مقامات عمومی، بی‌توجهی به قوانین بالادستی و سیاست‌های کلی و عدم توجه به نیازهای حقیقی و ضروری مردم، به نظر می‌رسد روند مقابله با فساد اقتصادی بسیار سریع‌تر و مؤثرتر اتفاق می‌افتاد.

این در تبیین موارد پیش‌گفته به خوبی نشان می‌دهد که نقش قوه قضاییه در ارتباط با تحقق مؤلفه‌های امنیت ملی نقشی دو جانبه است. از یک سو، شاخص‌های امنیت قضایی، اموری هستند که وابستگی کامل به عملکرد خود قوه قضاییه دارند و در جریان فرایندهای داخلی دادگاه‌ها بروز پیدا می‌کنند و در نهایت به استحکام امنیت ملی می‌انجامند. از سوی دیگر، نقشی که دادگاه‌ها و قوه قضاییه در برخورد با مظاهر بی‌قانونی در سطح دولت و حکومت از جمله مفاسد اقتصادی ایفا می‌کنند، هم در راستای تحقق مؤلفه‌های حکمرانی مطلوب است و هم با تحکیم اعتماد شهروندان و مشروعیت سیاسی حاکمیت به تقویت امنیت ملی می‌انجامد.

ج. قضایی‌سازی سیاست؛ توسعه صلاحیت قضایی در حکمرانی

قضایی‌سازی سیاست^۱ را به طور اجمالی می‌توان توسعه صلاحیت قضایی به امور غیرقضایی دانست. با توجه به تعریف جامعی که این مقله برای امنیت ملی در نظر گرفته و با توجه به نقش پررنگ قوه قضاییه در عرصه حاکمیت و پیشبرد خط‌مشی‌های حکمرانی، یکی از عرصه‌هایی که از خلال آن می‌توان به پیوند میان قوه قضاییه و حکمرانی نگریست، قضایی‌سازی سیاست است. با توجه به اینکه این پدیده جدیدتر از آن است که در ادبیات داخلی شناخته شده باشد، ابتدا به تبیین آن می‌پردازیم و سپس، توسعه صلاحیت‌های قضایی در چارچوب حکمرانی ملی را از این منظر تحلیل و بررسی خواهیم کرد.

۱. تبیین مفهوم قضایی‌سازی سیاست

به‌عنوان پدیده‌ای نوظهور «قضایی‌سازی سیاست» عرصه نقش‌آفرینی قوه قضاییه در ساحت حاکمیت و مشخصاً حکمرانی امنیت ملی است. در سال‌های اخیر، دادگاه‌های عالی ملی در بسیاری از کشورهای جهان با تکیه بر فرایندهای بازنگری قضایی، مستمراً با درخواست حل‌وفصل طیفی از مسائل روبه‌رو می‌شوند که لزوماً ماهیتی کاملاً حقوقی ندارند؛ از حوزه آزادی بیان و مذهب، حق بر برابری و حریم خصوصی گرفته تا سیاست‌های عمومی مربوط به عدالت کیفری، مالکیت، تجارت و امور مالی، آموزش، مهاجرت، کار و حفاظت از محیط‌زیست. ورود دادگاه‌های عالی به تصمیم‌گیری‌هایی در مورد امور کلان سیاسی، به پدیده قضایی‌سازی سیاست انجامیده است. قضایی‌سازی سیاست بدین معناست که رسیدگی در مورد مناقشه‌های سیاسی جدال‌برانگیز در جامعه، به دادگاه واگذار شده باشد (Hirschl, 2006: 721). قضایی‌سازی سیاست، تصمیم‌گیری در مورد امور مشخصی را به نهادهای قضایی می‌سپارد؛ اموری که در جوامع امروزی در فرایندهای دموکراتیک ایجاد شده‌اند و تصمیم‌گیری در مورد آنها در اصل به تصمیم اکثریت سپرده شده است.

به‌عبارت دیگر، در صحبت از قضایی‌سازی سیاست، منظور آن است که تصمیم‌گیری در مورد اموری به دادگاه‌ها سپرده شده که در واقع باید بر عهده مقام‌های سیاسی منتخب اکثریت (و نه انتصابی) باشد (Hirschl, 2006: 723). برای نمونه، طی سه دهه گذشته، دیوان عالی بسیاری از کشورها وارد تصمیم‌گیری در مورد انتخابات شده‌اند و نیز دادگاه‌های قانون اساسی در سراسر دنیا مرجع تصمیم‌گیری در مورد آینده سیاسی رهبران مشهور قرار گرفته‌اند (مانند نواز شریف در پاکستان^۱). به این فهرست باید اعلام جرم علیه فساد سران حکومت‌ها را نیز افزود (مانند

۱. با افشای اسناد موسوم به اسناد پاناما در سال ۲۰۱۶ و آشکارشدن موارد متعددی از ناراستی و فساد اقتصادی نواز شریف و اعضای خانواده‌اش، دیوان عالی پاکستان در سال ۲۰۱۷ طی حکمی عدم صلاحیت او برای ادامه مسئولیت را اعلام کرد. وی به دنبال صدور این حکم استعفا داد. این دیوان در سال ۲۰۱۸ به‌طور مادام‌العمر او را از تصدی مسئولیت‌های عمومی محروم اعلام کرد.

برلوسکنی در ایتالیا، آلبرتو فوجیموری در پرو^۲، شینتاواترا در تایلند^۳ و نیز دادرسی‌های سیاسی که احتمالاً قدیمی‌ترین شکل قضایی‌شدن سیاست هستند و در آن رهبران برجسته حزب مخالف مورد شکایت، رد صلاحیت یا عزل از رقابت‌ها از سوی قوه قضاییه قرار گرفته‌اند (Hirschl, 2008: 8). قضایی‌سازی سیاست، در واقع، گسترش قلمرو نظارت قوه قضاییه نسبت به اموری است که ضرورتاً ماهیت حقوقی و قضایی ندارند. با این حال، از نظر ضرورت حاکمیت قانون، وارد حوزه نظارت قضایی شده‌اند.

بدین ترتیب، در نسبت با جایگاه قوه قضاییه و نظارت قضایی در حکمرانی خوب، قضایی‌سازی سیاست، پدیده‌ای است که می‌تواند از نظر ارتباط مستقیمی که با گسترش صلاحیت‌های نظارتی قوه قضاییه دارد، مورد توجه قرار گیرد. همچنین، در روشن‌شدن موضوع این اشاره ضروری است که قضایی‌سازی سیاست، یکی از تجلی‌های جریان اساسی‌سازی^۴ و نیز ایجاد نهاد بازنگری قضایی بوده است. به عبارت دیگر، این دو نهاد را می‌توان بستر شکل‌گیری قضایی‌سازی سیاست دانست. با ازدیاد چالش‌ها در مورد مسائل کلان سیاسی و اجتماعی از جمله محدودیت‌های مربوط به حقوق بنیادین در روندهای قانون‌گذاری، اداری و اجرایی، بازنگری قضایی به عرصه‌ای تبدیل شده که از خلال آن مسائل سیاسی به حوزه قضا و حقوق وارد شده‌اند. در دنیای امروز، تغییر رنگ‌وبوی اختلافاتی که نیاز به حل و فصل دارند، در مورد ماهیت قضایی و حقوقی تمام مسائلی که دادگاه‌های عالی و ملی در مورد آنها مداخله می‌کنند، تردید ایجاد کرده است.

۱. دیوان عالی ایتالیا در اوت ۲۰۱۳ به دلیل کلاهبرداری مالیاتی، برلوسکونی را به چهار سال حبس و دو سال انفصال از خدمت محکوم کرد که مجازات حبس به دلیل کهنوت سن او تعلیق شد.

۲. فوجیموری بعد از دادرسی طولانی و چندین ساله، در دسامبر ۲۰۰۷ به جرم سوءاستفاده از قدرت و تجسس غیرقانونی و ضبط اموال همسر رئیس سابق وزیر اطلاعات به شش سال زندان محکوم شد. در سال ۲۰۰۹ آلبرتو فوجیموری به اتهام نقض حقوق بشر و دستور به ترور مخالفان دولت و قتل غیرنظامیان توسط جوخه‌های مرگ به ۲۵ سال زندان محکوم شد. وی که در سال ۲۰۰۰ به ژاپن گریخته بود، در سال ۲۰۰۵ در شیلی دستگیر شد.

۳. دادگاه قانون اساسی تایلند در سال ۲۰۱۴ شینتاواترا به دلیل سوءاستفاده از قدرت، فاقد صلاحیت اعلام و عزل کرد. وی در سال ۲۰۱۷ به ۵ سال حبس محکوم شد و اکنون فراری است.

4. Constitutionalization

باید اشاره کرد که در ترکیب «قضایی سازی سیاست» آنچه سیاسی محسوب می شود، امری است که به حوزه عمومی تعلق دارد؛ منافع و مصالح گروه نسبتاً قابل توجهی از افراد را متأثر می کند، حتی اگر اکثریت نباشند؛ در ارتباط با حاکمیت است؛ و از نظر اهمیت، به اقتضائات جامعه سیاسی تعلق دارد که از آن برخاسته است. بر همین مبنا، امر نامتعارفی نیست که دادگاهها را هم در خلال نهادهای سیاسی بررسی کنیم. دادگاهها در خلأ کار نمی کنند و نمی توانند جدا از مناقشه های کلان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی عینی و انضمامی ای فهم شوند که نظام سیاسی را شکل می دهند (Hirschl, 2008: 34). هرشل، یکی از نویسندگانی است که توجه ویژه ای را به مفهوم قضایی سازی سیاست معطوف داشته است. براساس نظر وی، می توان برای قضایی سازی سیاست، سه جنبه قائل شد. در اولین جنبه، قضایی سازی سیاست در واقع عرصه ای است که مبتنی بر بازنگری قضایی برای سیاستمداران ایجاد شده تا آن دسته از ترجیحات خود را عملی کنند که نتوانسته اند از طریق فرایندهای دموکراتیک به نتیجه برسانند. در دقت به همین جنبه قضایی سازی است که ارتباط تنگاتنگ قضایی سازی با بازنگری قضایی را درمی یابیم. در این بستر، دادگاهها به رقیبی برای قوه مقننه بدل شده اند (Gallagher, 1995: 60).

کمترین نتیجه این موضوع آن است که واگذاری مناقشه های دردرساز و پرچالش سیاسی به دادگاهها، به آن دسته از سیاستمدارانی که نمی خواهند یا نمی توانند مناقشه های عمومی را در سپهر سیاسی حل و فصل کنند، فرصتی برای عقب نشینی می دهد تا از تصمیم های دشوار یا «بدون برد» یا ائتلافات سیاسی بن بست یا شکننده پرهیز کنند (Graber, 1993: 112). در مقابل، مخالفان سیاسی ممکن است به دنبال قضایی کردن سیاست باشند (مثلاً در خلال دادخواستها و احکام علیه سیاستهای دولت) تا به دولتها حمله کنند یا مانع بتراشند. سیاستمداران مخالف حتی ممکن است به اقامه دعوا متوسل شوند تا نمایش رسانه ای خود را جدا از نتایج اقامه دعوا، جهت دهی کنند (Hirschl, 2008: 25). عامل دیگری که ارجاع مناقشه ها به دادگاهها را تقویت می کند، این است که به رغم احتمال ایجاد «هزینه های اداری» در ارجاع قانون گذاری به دادگاههای اساسی (مانند نوشتن خلاصه، توشیح و پرکردن فرمها) هزینه های انتخاباتی ارجاع لوایح به دادگاه عالی عملاً صفر است (Stone Sweet, 1998: 333). قضایی سازی، اغلب

یا ناشی از ضعف قوای سیاسی در حل تعارضات است که باعث می‌شود مردم به دنبال راه حل، به نهادهای قضایی و فرایندهای حقوقی روی بیاورند؛ یا اینکه به موجب آن اساساً دادگاه‌ها پناهگاهی در برابر سوءاستفاده‌های سیاسی از حق‌ها پنداشته می‌شوند که باعث شده مقاومت‌ها یا مخالفت‌ها نسبت به فراگیر شدن قدرت قضایی به حداقل برسد (Ferejohn, 2002: 15).

وجه دیگر قضایی‌سازی سیاست از منظر هرشل، که عینی‌تر هم است، گسترش صلاحیت دادگاه‌ها و قضات در تعیین مصادیق سیاست عمومی به ویژه حقوق اساسی «عادی» و توجه قضایی به مرزهای میان نهادهای حکومت است (مانند تفکیک قوا و فدرالیسم). دادگاه‌های عالی ملی در سراسر کشورهای دنیا مستمراً آرای قابل توجهی مرتبط با حوزه حمایت از حقوق اساسی یا محدودیت‌های قانون‌گذاری یا قدرت اجرایی صادر می‌کنند. از میان این‌ها، بیشترین تکرار مربوط به پرونده‌هایی است که موضوع آنها اغلب آزادی‌های مدنی کلاسیک، حقوق دادرسی کیفری اولیه، جنبه‌های مختلف حقوق مالکیت خصوصی و برابری شکلی است. در تمام این موارد، تصمیم قضایی، مرزهای حوزه خصوصی را که مورد حمایت حقوق اساسی است، گسترش می‌دهد و مستحکم می‌کند (Hirschl, 2006: 724).

سومین جنبه قضایی‌سازی از منظر هرشل، گسترش قضایی‌سازی سیاست به کلان‌سیاست است. منظور از کلان‌سیاست، مسائلی است که اهمیت سیاسی‌شان به قدری زیاد است که اساساً سیاست بر مبنای آن‌ها تعریف می‌شود (Hirschl, 2008: 1). قضایی‌سازی سیاست مطلق یا کلان‌سیاست، به‌عنوان صلاحیت دادگاه‌ها برای تصمیم‌گیری در مورد امور اخلاقی یا مسائل سیاسی بحرانی فهمیده می‌شود که برای جامعه اهمیت بالایی دارند. بدین ترتیب، بسیاری از تنگنایهای اخلاقی و سیاسی در نهایت و ناگزیر از حوزه سیاست به نظام قضایی منتقل می‌شوند (Barboza & Kozicki, 2012: 411). قضایی‌کردن چنین اموری ماهیتاً و ذاتاً عملی سیاسی است که از اعمال و تضمین حق‌ها یا هنجارهای بنیادین عدالت رویه‌ای فراتر رفته و به قلمروهای متنوعی از سیاست عمومی راه می‌یابد. این نوع قضایی‌سازی شامل مواردی است که در آن دادگاه‌ها در مورد مسائل سرنوشت‌ساز سیاسی‌ای تصمیم می‌گیرند که یک ملت با آن روبه‌روست (Hirschl, 2006: 727). بر اساس دیدگاه هرشل، قضایی‌سازی کلان‌سیاست شامل چند زیرمجموعه است:

الف. قضایی سازی فرایندهای انتخاباتی و تصمیم‌گیری در مورد آینده رهبران سیاسی: این سناریو مشتمل بر حداقل سه زیرمجموعه است: ۱. دعاوی حقوقی مربوط به رویه‌های انتخاباتی و نتایج آن (مانند رأی تاریخی دیوان عالی لهستان و تأیید انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۶ که الکساندر کوازیسکی را برنده اعلام کرد و این تأیید پیروزی به‌رغم این واقعیت بود که او با ناراستی در مورد مدرک تحصیلی در کمپین تبلیغاتی خود قوانین انتخاباتی را نقض کرده بود؛ رأی ۱۹۹۸ دادگاه اساسی روسیه که بوریس یتسین را برای تصدی سومین دوره ریاست جمهوری تأیید نکرد؛ و البته پرونده بوش علیه ال‌گور در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ ایالات متحده)؛ ۲. مبارزات دادگاهی مستمر بر سر آینده رهبران سیاسی مشهور (مانند دادرسی رؤسای سابق جمهور در فیلیپین، اندونزی، نخست‌وزیران سابق تایلند، و پاکستان)؛ و ۳. بازنگری قضایی در مورد تطبیق تغییر رژیم با قانون اساسی (Hirschl, 2002: 205)؛ مانند مورد کمتر شناخته‌شده بازگرداندن قانون اساسی ۱۹۹۷ فیجی با رأی دادگاه تجدیدنظر فیجی در پرونده فیجی علیه پراساد (Williams, 2001).

ب. بررسی اختیارات انحصاری اصلی مجریه در قلمروهای برنامه‌ریزی اقتصاد خرد و کلان یا امور امنیت ملی: بخشی از ظهور قضایی سازی کلان‌سیاست، بررسی فزاینده اختیارات ویژه اجرایی در امنیت ملی، امور خارجه و سیاست مالی است. یک جنبه از این نوع قضایی سازی که به‌سادگی به دکتین نظارت و تعادل قابل تطبیق است، بررسی قضایی ابزارهای ضدتشریفاتی است که دولت برای مقابله با تروریسم از ۱۱ سپتامبر به‌کار گرفت. ورود دادگاه‌ها به حوزه اختیارات انحصاری قوه مجریه در حوزه اقتصاد و امنیت ملی و... به معنای اضمحلال چیزی است که نظریه پردازان اساسی، دکتین «مسئله سیاسی» می‌خوانند. این دکتین، به‌طور خلاصه ناظر بر آن است که مسائل مطلقاً سیاسی، خارج از صلاحیت رسیدگی دادگاه‌هاست. با این حال، دادگاه‌های اساسی در صالح دانستن خود برای بررسی انطباق تصمیم‌ها و اعمال قوه مجریه با قانون اساسی، دیگر سیاسی بودن یا نبودن ماهیت امر را مؤثر نمی‌دانند (Hirschl, 2006: 730).

ج. مناقشه‌های بنیادین عدالت توزیعی: در عرصه عدالت توزیعی، دادگاه‌های عالی ملی بازیگران مهم و پررنگی بوده‌اند. انتقال عام و رو به افزایش بحران‌ها و مسائل اخلاقی و سیاسی

از حوزه سیاست به دادگاه‌ها، ناظر به بی‌عدالتی گسترده و سببیت انبوهی است که علیه گروه‌ها و افرادی اعمال شده یا می‌شود که از نظر تاریخی مورد تبعیض بوده‌اند. در حوزه مبارزه بر سر وضعیت مردمان غیربومی در جوامع به اصطلاح با این همه، در حالی که نفوذ قضایی به اختیارات انحصاری قوای مقننه و مجریه در مورد امور خارجه، امنیت ملی و سیاست مالی رو به فزونی است، دادگاه‌ها در مورد سیاست اجتماعی و بازتوزیع ثروت و منابع، منفعل باقی مانده‌اند. دادگاه‌ها با استثنائات کمی مثل هند و آفریقای جنوبی، از مواجهه با ارتقای مفاهیم مترقی عدالت توزیعی در آوردگاه‌هایی مثل توزیع درآمد، نابودی فقر یا حقوق معاش (مثل آموزش ابتدایی، بهداشت یا مسکن) طفره رفته‌اند؛ مفاهیمی که همگی به مداخله بیشتر حکومت و تغییر اولویت هزینه‌های عمومی نیاز دارند. وضعیت مردمان بومی در کشورهای «مستعمره‌نشین / مهاجرنشین»^۱ مانند استرالیا، نیوزیلند و کانادا، یکی از مناقشه‌هایی بوده که دادگاه‌ها در حوزه عدالت توزیعی به آن ورود کرده‌اند (Hirschl, 2008: 12).

د. فرایندهای تأسیسی یا «ملت‌سازی» بازنگری قضایی در مورد تطبیق تغییر رژیم با قانون و اصلاحات سیاسی. مسائلی نظیر مشروعیت رژیم، هویت جمعی ملت یا شکل‌گیری جامعه‌ای سیاسی ابتدائاً بازتاب‌دهنده مسائل عمیق اخلاقی و سیاسی است نه مسائل قضایی. قضایی کردن چنین اموری ماهیتاً و ذاتاً عملی سیاسی است که از اعمال تأمین حق‌ها یا هنجارهای بنیادین عدالت رویه‌ای فراتر رفته و به قلمروهای سیاست عمومی متنوعی راه می‌یابد. این حوزه مشخصاً متوجه موقعیت دادگاه‌ها در نظام دموکراسی است. نمونه برجسته این امر مداخله بی‌سابقه قوه قضاییه کانادا در تعیین وضعیت دو زبانی و آینده سیاسی کبک و فدراسیون کانادا است. در سال ۱۹۹۶ دولت فدرال از دیوان عالی کانادا خواست تعیین کند که آیا اعلامیه جدایی فرضی یک‌جانبه دولت کبک با قانون اساسی منطبق است یا نه. در دادخواستی که ایالت اوتاوا به دیوان عالی ارائه داد، سه سؤال مشخص پرسیده شد: ۱. بر اساس قانون اساسی کانادا، آیا اجتماع ملی، قوه مقننه یا دولت کبک می‌توانند به‌طور یک‌جانبه در جدایی کبک مؤثر باشند؟ ۲. آیا حقوق بین‌الملل به اجتماع ملی، قوه مقننه یا دولت کبک این حق را می‌دهد که به‌طور

یک‌جانبه در جدایی کبک مؤثر باشند؟ به عبارت دیگر، آیا ذیل حقوق بین‌الملل، حق تعیین سرنوشتی وجود دارد که برای کبک اعمال شود؟ و ۳. اگر تعارضی میان حقوق بین‌الملل و قانون اساسی کانادا در مورد جدایی کبک وجود داشته باشد، کدام ارجح است؟ (Hirschl, 2006: 741).

در سال ۱۹۹۸ دیوان عالی کانادا درباره اینکه آیا کبک می‌تواند از بقیه کانادا جدا شود یا خیر، رأی خود را اعلام کرد. در حکمی که در اوت ۱۹۹۸ منتشر شد، دیوان عالی کانادا به اتفاق آرا اعلام کرد که جدایی یک‌جانبه در تضاد با قانون اساسی است؛ هم بر اساس حقوق داخلی و هم حقوق بین‌الملل و اینکه رأی اکثریت در کبک کافی نیست تا به کبک اجازه داده شود به‌طور قانونی از کانادا جدا شود. با این حال، دادگاه عالی اشاره کرد که اگر زمانی که اکثریت واضح و صریحی از مردم کبک در فراندومی و در پاسخ به سؤالی شفاف، جدایی را تأیید کنند، احزاب باید در مورد شرایط تجزیه متعاقب آن با حسن نیت مذاکره کنند (Hunt, 2013: 3). آنچه این رأی را چنین منحصره‌فرد کرده، این است که اولاً، برای اولین بار کشوری دموکراتیک پیشاپیش شرایط حقوقی انحلال خود را آزموده است و ثانیاً، این دیوان آزاد بوده تا با داشتن صلاحیت، ارکان بنیادین جامعه سیاسی کانادا را به طریقی تبیین کند که هیچ نهاد حاکمیتی دیگری پیش‌تر چنین نکرده بود (Hirschl, 2008).

۲. قضایی‌سازی سیاست در قوه قضاییه و نقش آن در حکمرانی امنیت ملی

با توجه به تبیین مفهوم قضایی‌سازی سیاست و انواع و جنبه‌های شناخته‌شده آن، به بررسی امکان بروز این پدیده در نظام قضایی ایران و نقش‌آفرینی آن در عرصه امنیت ملی می‌پردازیم. با توجه به تعریف ذکرشده در مورد قضایی‌سازی، با توجه به شکل‌نگرفتن احزاب سیاسی در ایران و نیز نظام سیاسی منحصره‌فرد، جنبه اول قضایی‌سازی سیاست (تقابل اکثریت و اقلیت) در ایران سالبه به انتفاء موضوع است و امکان بروز ندارد. اما جنبه دوم قضایی‌سازی که به ترسیم مرزهای صلاحیت و فعالیت قوه مجریه در ارتباط با حقوق و آزادی‌های شهروندان و امور مشابه مرتبط است، در ارتباط مستقیم با صلاحیت‌های نظارتی قوه قضاییه نسبت به مجریه و مشخصاً صلاحیت‌های دیوان عدالت اداری قرار دارد. همان‌طور که در توضیح جنبه‌های

مختلف قضایی سازی سیاست اشاره شد، امنیت ملی یکی از مصادیق کلان سیاست است. علاوه بر این، علاوه بر نقشی که قوه قضاییه از خلال دادرسی و از طریق دادگاهها در حیطه امنیت ملی ایفا می کند، یکی از کارویژه های دستگاه قضایی نسبت به سایر بخش های حاکمیت به ویژه دولت به عنوان رکنی که متولی اصلی اجرای عمده سیاستها و خط مشی های امنیت ملی است، نظارت است.

نظارت، یکی از کلیدواژه های حقوق عمومی و شرط لازم برای تحقق تمامی اصول دیگر حقوق عمومی، نظیر تفکیک قوا، صیانت از قانون اساسی و قانون مداری است (ویژه، ۱۳۹۱: ۱۷۲). تحقق مؤلفه های امنیت قضایی علاوه بر ضرورت های مربوط به عملکرد درون قوه قضاییه، در گرو نظارت مؤثر آن بر سایر ارکان حاکمیت است (امامی و استوارسنگری، ۱۳۸۹: ۱۴۶). نظارت قضایی، بنیادی است که برای تضمین اجرای قانون از سوی قوای مقننه و مجریه شکل گرفته است. این نظارت در بُعد قانون گذاری (مقننه) و مقررات گذاری (مجریه) معطوف به انطباق قوانین و مقررات با قانون اساسی است و در بُعد اعمال اداری و اجرایی معطوف به انطباق اعمال و تصمیمات سازمانها، ادارات و مقامات اداری و اجرایی با قوانین است. نظارت قضایی و بازبینی تصمیمها و سیاستهای امنیتی نهادهای حاکمیتی چالشی است که بسیاری از کشورها به ویژه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر به طور جدی با آن مواجه بوده اند؛ هرچند این چالش ماهیتاً موضوع جدیدی نیست. بعد از این تاریخ، کشورها معیارها و برنامه های امنیت ملی متعددی در تقابل با تروریسم ایجاد کردند و تمهیدهای نظامی خاصی برای محافظت از خود در برابر حملات تروریستی ایجاد کردند. این برنامه ها و سیاستها، موضوع مناقشه های نظری و دانشگاهی بسیاری بوده اند (Dorani, 2019: 43).

به دلایل متعدد، نظارت مؤثر بر این دست امور با محدودیت مواجه است؛ به این دلیل که دادگاهها عمدتاً قائل به تمایز عملکرد قوه مجریه در امور امنیت ملی هستند، به ویژه در امور نظامی. همچنین، دادگاهها از مداخله در چنین اموری در زمان وقوع بحرانها و تهدیدهای ملی اکراه دارند و عموماً اگر قرار بر بازنگری باشد، مدت ها بعد به آن ورود می کنند (Scharia, XIII: 2014). ضمن اینکه در بسیاری از موارد، قضات خود را در امور مربوط به امنیت ملی صاحب نظری صائب نمی دانند. در اغلب موارد نیز اسناد و مستندات مربوط به تصمیم های

امنیت ملی، محرمانه تلقی شده و نهادهای تصمیم‌گیر از ارائه آن‌ها برای بررسی سر باز می‌زنند. حفظ امنیت ملی عمدتاً از سوی قوانین اساسی بر عهده قوای مجریه نهاده شده است و در ظاهر به نظر می‌رسد بازنگری تصمیم‌های مجریه در خلال بحران ملی می‌تواند خطر وخامت اوضاع در صورت تصمیم‌گیری اشتباه را به دنبال داشته باشد. چالش عمده‌ای که امور امنیت ملی با آن روبه‌روست و اغلب می‌تواند موضوع نظارت باشد، تقابلی است که مکرراً با حقوق و آزادی‌های بشری پیدا می‌کند.

در ملاحظات مذکور دادگاه‌ها، آنچه مغفول واقع می‌شود، این است که تسلیم‌شدن در برابر تصمیم‌های مجریه در امور امنیت ملی می‌تواند هزینه سنگینی را بر حقوق بنیادین و حاکمیت قانون تحمیل کند و تصمیم‌گیری و نظارت به‌موقع می‌تواند تفاوتی چشم‌گیر در نتایج و تبعات سیاست‌ها و برنامه‌هایی ایجاد کند که به نام امنیت ملی دنبال می‌شوند. با توجه به تمامی عواقب و هزینه‌های محتمل و احیاناً جبران‌ناپذیری که سیاست‌ها و برنامه‌های اجرایی مربوط به امنیت ملی می‌تواند در برابر شهروندان داشته باشد، توجه به این نکته ضروری است که عدالت اگر دیر و محافظه‌کارانه اجرا شود، خود می‌تواند تهدیدی علیه امنیت ملی باشد (Scharia, 2014: XIII). اینجاست که نظارت قضایی بر تصمیمات و سیاست‌های امنیت ملی، از حیث قانونی بودن و انطباق با ارزش‌های بنیادین جامعه، اهمیتی حیاتی پیدا می‌کند.

به‌رغم اینکه در نظام حقوقی ایران، بازنگری قضایی به معنای مرسوم آن و دادرسی اساسی تعریف نشده، اما نظارت بر اعمال و تصمیم‌های قوه مجریه از نظر انطباق با قوانین عادی و اساسی، در صلاحیت دیوان عدالت اداری است. اعمال این صلاحیت منوط به وصول دادخواست از سوی افراد ذی‌نفع است. با این حال، چنانچه در سطح حاکمیت، رویکرد حکمرانی امنیت ملی غالب باشد، باید به نظارت بر اعمال قوای حاکمیت نیز تسری داشته باشد. در این راستا، دیوان عدالت اداری اولاً، باید نقض حقوق و آزادی‌های افراد در تصمیم‌ها و اعمال مجریه را که به تزلزل اعتماد مردمی و مشروعیت سیاسی می‌انجامد، خطری برای امنیت ملی تلقی کرده و با سخت‌گیری در رسیدگی، رویه‌ای را شکل دهد که در نهایت تخلفات از این دست را در قوه مجریه به حداقل برساند و به استحکام امنیت ملی بینجامد. همچنین، این دیوان می‌تواند در بررسی انطباق اعمال و تصمیم‌های مجریه با قانون، در

ناهم‌سویی این امور با قوانین و سیاست‌های امنیت ملی، افراد را ذی‌نفع محسوب کرده و صلاحیت خود برای رسیدگی را به رسمیت بشناسد.

به عبارت دیگر، در رویکرد حکمرانی ملی و با توجه به تعریف ارائه‌شده از امنیت ملی، از یک سو، نقض حقوق و آزادی‌های افراد به تزلزل امنیت ملی می‌انجامد و از سوی دیگر، بی‌توجهی به امنیت ملی در اعمال و تصمیم‌های حاکمیتی، خود تعدی به حقوق افراد و شهروندان است و بدین ترتیب، باید در نظارت قضایی مورد توجه ویژه قرار گیرد. همچنین، دقت نهاد نظارت در ابطال مقررات دولتی که در مخالفت با قوانین و سیاست‌های کلی امنیت ملی (که در قالب قانون به تصویب رسیده‌اند) از شکل‌گیری هرگونه رویه اجرایی مخالف با ملاحظات امنیت ملی جلوگیری می‌کند. با توجه به اینکه نظارت در دیوان عدالت منوط به شکایت اشخاص است، ورود قوه قضاییه به امنیت ملی از این طریق غیرمستقیم خواهد بود. با این حال، غلبه رویکرد امنیت ملی در بررسی تصمیم‌ها و مقررات به شکل‌گیری رویه‌ای می‌انجامد که چارچوب عملکرد مجریه در حیطه امنیت ملی را شکل خواهد داد.

توضیح دقیق‌تر این است که اساساً با توجه به ساختار نظام قضایی، مسیر قضایی‌سازی در ایران را نظارت قضایی بر اعمال مجریه بدانیم، که به توضیح فوق، نسبت به قوه مجریه اعمال می‌شود. بدیهی است ورود ملاحظات غیرقضایی به رسیدگی‌های قضایی مستلزم گسترش صلاحیت قضایی در حوزه‌های مختلف است. با این حال، منطقی است که این توسعه صلاحیت، تابع رویکردهای کلان حاکمیت و ملاحظاتی باشد که تبعیت از آن در تمامی کلیات و جزئیات اجرایی ضروری است. بنابراین، در حکمرانی امنیت ملی، این توسعه صلاحیت قضایی نیز تابع الزامات آن خواهد بود. به عبارت دیگر، در چارچوب حکمرانی امنیت ملی، قوه قضاییه امکان به‌چالش کشیدن عملکرد، تصمیم‌ها و مقررات قوه مجریه را در حوزه امنیت ملی، بر اساس سیاست‌های کلی این حوزه که در قوانین عادی و اساسی منعکس شده باشند، دارد.

علاوه بر صلاحیت نظارتی قوه قضاییه، بر اساس بند ۳ اصل ۱۵۶ قانون اساسی، نظارت بر حسن اجرای قوانین، یکی از وظایف اصلی قوه قضاییه است. «حسن اجرای قوانین» عبارتی عام و تفسیربردار است، اما به هر حال می‌توان در تبیین آن به این نکته توجه داشت که اجرای

قوانین در حیطة اختیارات اجرایی امری منعطف است و مرزهای این انعطاف در رویکرد امنیت ملی باید با توجه به الزمات این حوزه تعریف شود. تمرکز بر رسیدگی به تخلفاتی که به تزلزل شاخص‌ها و مؤلفه‌های امنیت ملی مانند مشروعیت سیاسی و رضایت عمومی می‌انجامد یا به نحو دیگری امنیت ملی را در خطر قرار می‌دهد، خود عملی است که لزوماً ماهیت قضایی و حقوقی ندارد و تعیین خط‌مشی در راستای حکمرانی امنیت ملی است. از این جمله می‌توان به جرایم اقتصادی و سوءاستفاده از مناصب دولتی اشاره کرد. در این مورد تجربه نشان داده که رییس قوه قضاییه می‌تواند در قالب دستورالعمل‌ها و بخشنامه‌ها به این حیطة وارد شود و صلاحیت قوه قضاییه را در چارچوب امنیت ملی توسعه دهد.

هدایت دادستان برای ورود مستقیم و سخت‌گیرانه به این امور، توجه‌دادن قضات به ملاحظات امنیت ملی (مانند تأکیدی که در سند امنیت قضایی نسبت به حقوق شهروندی صورت گرفته است) و نیز دستور ایجاد دادگاه‌های تخصصی در رسیدگی به جرایم و تخلفات مرتبط همگی اموری است که در چارچوب حکمرانی امنیت ملی و توسعه صلاحیت نظارتی قوه قضاییه در این راستا می‌تواند از سوی رییس قوه قضاییه به کار گرفته شود. برخلاف نظارت قضایی دیوان عدالت، این مورد را می‌توان عملکرد مستقیم قوه قضاییه در حکمرانی امنیت ملی ارزیابی کرد.

نتیجه‌گیری

به‌رغم تمام ابهامی که در تعریف و تبیین مفهوم امنیت ملی با آن روبه‌رو هستیم، نظر به مطالبی که در این مقاله در این باره به تفصیل آمده و نیز با در نظر داشتن وجه مشترک نظرات اندیشمندان این حوزه، می‌توان گفت امنیت ملی، مفهومی است که معطوف به حفظ تمامیت واحد سیاسی است و در بردارنده حفظ موجودیت در برابر تهدیدهای خارجی و نیز داخلی است. به نظر می‌رسد در جمع نظریاتی که در تعریف امنیت ملی ابراز شده، جامع‌ترین تعریف را گفتمان مدرن ارائه کرده که علاوه بر نبود تهدید خارجی و تقویت قوای نظامی، تحقق شرایط، اهداف و خواست‌های ملی را نیز از لوازم ضروری تحقق امنیت ملی برمی‌شمرد و مهم‌ترین تهدید

علیه امنیت ملی را در تزلزل مشروعیت سیاسی، از بین رفتن انسجام و یکپارچگی ملی و ناکارآمدی اقتصادی می‌داند. به عبارت دیگر، آنچه مورد توجه و تمرکز مقاله حاضر بوده، قالبی از تأمین امنیت ملی است که بدون در نظر داشتن حقوق مردم و ارزش‌های بنیادین جامعه، ثمربخش و مداوم نخواهد بود. امنیت ملی در این چارچوب، مفهومی است که نمی‌تواند جدا از تحقق لوازم حکمرانی متعهدانه و مردم‌محور حاکمان به بار نشیند.

در این چارچوب، به نظر می‌رسد قوه قضاییه رکنی از حاکمیت است که در تحقق امنیت ملی در معنای مذکور نقشی حیاتی و تعیین‌کننده دارد. نظارت بر عملکردهای اجرایی حکومت برای باقی ماندن در مرزهای امنیت ملی و استحکام هر یک از مؤلفه‌های آن کارکردی است که قوه قضاییه را در این جایگاه قرار می‌دهد. با بررسی الزامات امنیت ملی در ارتباط با کارکردهای قوه قضاییه مشخص شد که این رکن اساسی حاکمیت از دو طریق می‌تواند در تحقق امنیت ملی و تثبیت حکمرانی مبتنی بر آن مؤثر باشد. اولین مسیر، برقراری امنیت قضایی است که ناظر بر عملکرد ماهوی دستگاه قضایی و جدا از سایر ارکان حکومت است. امنیت قضایی عبارت است از کیفیت مناسب عملکرد دادگاه‌ها در به کار بستن ضمانت‌های اجرایی قانونی و اطمینان خاطر از اینکه قانون و قواعد حقوقی و انواع قراردادهای خصوصی اشخاص خصوصی در هر وضعیتی اجرا خواهد شد. امنیت قضایی در سایه حاکمیت قانون، استقلال قضایی، پیش‌بینی‌پذیری اعمال قوه قضاییه و رعایت حقوق شهروندی محقق خواهد شد. توجه به این شاخص‌ها از یک سو، نمایانگر ارتباط ناگسستنی این مفهوم با حکمرانی مطلوب است و از سوی دیگر، آن را با تعریف مدرن از امنیت ملی پیوند می‌دهد.

بدین ترتیب، باید نتیجه گرفت که از سویی در سایه تحقق حکمرانی مطلوب است که امنیت قضایی به دست می‌آید. از سوی دیگر، تحقق امنیت قضایی در رکن قضایی حاکمیت که متولی برقراری عدالت به‌عنوان مهم‌ترین عامل مشروعیت سیاسی و اعتماد عمومی است، مهم‌ترین عامل برقراری امنیت ملی در معنای مدرن آن است. مسیر دیگری که از خلال آن قوه قضاییه می‌تواند در تقویت امنیت ملی نقش‌آفرین باشد، قضایی‌سازی سیاست است. قضایی‌سازی سیاست عبارت است از گسترش صلاحیت دستگاه قضایی به اموری که ماهیت آن لزوماً قضایی نیست یا جنبه غیرقضایی یا غیرحقوقی پررنگی دارد. در بیشتر کشورهای

جهان، این پدیده از خلال بازنگری قضایی و دادرسی اساسی اتفاق افتاده است. ملاحظات متعدد سیاسی و نیز قضایی منجر به این شده که تصمیم‌گیری در مورد مسائل کلان سیاسی و اجتماعی، به دادگاه‌های عالی واگذار شود. با این حال، می‌توان این پدیده را فراتر از دادگاه‌های اساسی تحلیل کرد و بر عملکرد دستگاه قضایی به طور کلی ساری دانست. قضایی‌سازی سیاست در اصل مشتمل بر هدایت قانونی راهبردهای حاکمیتی است.

در این راستا، هرچند ذات قضایی‌سازی با گسترش قدرت قضایی همراه است، شناسایی این صلاحیت برای دستگاه قضایی که بتواند تطبیق تمامی تصمیم‌ها و سیاست‌گذاری‌های حاکمیتی از جمله در حوزه مربوط به امنیت ملی را مورد بازنگری و بررسی قرار دهد، در نهایت عاملی برای مهار قدرت‌های اجرایی و حفظ ثبات و تحکیم ارکان جامعه است. با این نگاه و با در نظر داشتن ساختار قوه قضاییه ایران، به نظر می‌رسد این پدیده از خلال نظارت قضایی اتفاق می‌افتد. حرکت تصمیم‌های حاکمیتی از جمله تصمیم‌ها و سیاست‌های مرتبط با امنیت ملی در راستای قانون، حقوق و ارزش‌های بنیادین اجتماع در گرو نظارت نهادی بی‌طرف و مستقل است که ضمناً و به‌طور ویژه در خدمت مستلزمات عدالت و ثبات اجتماعی باشد. این دستگاه با بی‌طرفی و استقلال خود، ناظری است که از جداافتادن نهادهای حاکمیتی از معیارهای قانون اساسی و قانونی جلوگیری می‌کند و بدین ترتیب، حافظ حقوق شهروندی، قانون‌مداری و ثبات نظام سیاسی خواهد بود که همگی به امنیت ملی منجر خواهد شد. با غلبه رویکرد حکمرانی امنیت ملی، توجه به الزامات آن به اولویتی نظارتی بدل خواهد شد. دیوان عدالت اداری در اعمال صلاحیت خود در انطباق اعمال و تصمیم‌های اجرایی و نیز مقررات دولتی می‌تواند با در نظر داشتن ملاحظات و الزامات امنیت ملی عمل کند.

این مهم شامل بی‌توجهی نهادهای اجرایی به حقوق و آزادی‌های شهروندی، عدالت اجتماعی و سایر مؤلفه‌های مدرن امنیت ملی نیز است. همچنین، در راستای این نگاه، دیوان عدالت باید شهروندان را در نقض الزامات امنیت ملی ذی‌نفع بداند و دادخواست‌های مبتنی بر آن را بپذیرد. تمرکز صلاحیت‌های نظارتی بر ضروریات امنیت ملی، علاوه بر استحکام، به شکل‌گیری رویه‌های اجرایی منطبق با حکمرانی امنیت ملی می‌انجامد. علاوه بر صلاحیت دیوان عدالت اداری، با توجه وظیفه اساسی قوه قضاییه برای نظارت بر حسن اجرای قوانین

باید گفت بستر دیگری که به گسترش صلاحیت‌های قضایی منجر می‌شود، اختیارات رییس قوه قضاییه است که عادتاً در قالب بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌های این مقام تبلور یافته است. استفاده از این اختیارات برای اطمینان از تحقق مؤلفه‌های امنیت ملی، عامل دیگری است که می‌تواند در رویکرد حکمرانی امنیت ملی مورد توجه باشد. هدایت مقامات قضایی در تمرکز بر تخلفات و جرایمی که منافی امنیت ملی است، مانند مفاسد اقتصادی، سوءاستفاده از مناصب دولتی یا نقض حقوق شهروندان و... غلبه نگاه امنیت ملی در تفسیر قوانین، تشکیل دادگاه‌های تخصصی و اموری از این دست، همگی ضمن اینکه ضمناً و تدریجاً به توسعه صلاحیت قوه قضاییه نسبت به امور کلان اجتماعی و سیاسی می‌انجامد، عاملی برای تقویت شاخص‌های امنیت ملی است.

با این حال، نباید از نظر دور داشت که نظارت قضایی به‌عنوان یکی از کارکردهای اصلی قوه قضاییه نمی‌تواند و نباید منصرف به اعمال اداری و اعمال قوه مجریه باشد. ورود نهاد قضایی و شناسایی نقش مؤثر آن برای تضمین قانونی بودن تصمیمات و سیاست‌های امنیتی و اطمینان از اینکه این تصمیم‌ها به‌نحوی حداکثری خدشه‌ای به حقوق شهروندان وارد نمی‌آورند، خود یکی از لوازم تأمین امنیت ملی است. این مهم مستلزم آن است که شمول نظارت قضایی تمامی مصادیق مرتبط را دربرگیرد، از جمله سیاست‌گذاری عمومی در امور فرهنگی، اجتماعی، امنیتی، اقتصادی و...؛ مقررات‌گذاری اداری؛ دادرسی‌های اداری؛ ارائه خدمات و هر آنچه که از سوی هر یک از نهادهای عمومی انجام می‌شود. معنای دیگر این گزاره آن است که یکایک اعمال حاکمیت، فارغ از آنکه کدام نهاد متولی و مجری آن است، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با حقوق شهروندی و حاکمیت قانون مرتبط و متلازم است و نمی‌تواند از نظارت مستثنا باشد. استثناسدن از نظارت قضایی، جایی مشکل‌ساز خواهد بود که در ساختار حاکمیتی، نهادهای عمومی دیگری تعریف شده باشند که زیرمجموعه قوه مجریه قرار نمی‌گیرند؛ اما با همان کارکردهای مذکور در اموری مداخله دارند که در نهایت ارزیابی از حاکمیت را شکل می‌دهند.

در این مورد، در ساختار حاکمیتی ایران می‌توان به مجمع تشخیص مصلحت نظام (از حیث صلاحیت قانون‌گذاری)، شوراهای عالی، نهادهای زیرمجموعه بیت رهبری مانند مجمع جهانی

تقریب مذاهب، بسیج مستضعفین، سازمان اوقاف و امور خیریه، ستاد اجرایی فرمان امام و... اشاره کرد که همگی به نوعی بخشی از کارکردهایی را که برای قوه مجریه برشمردیم، دارند یا بر اموری اثر می گذارند که به طور مستقیم با حقوق شهروندان مرتبط است. از این اشاره می توان به بُعدی از نظارت قضایی نگریست که محل تمرکز مقاله حاضر است و به طور خاص متوجه امنیت ملی است. محرمانگی تصمیم ها و اختیارات گسترده نهادهای امنیتی، هرچند ممکن است با ضرورت سرعت عمل و اشراف اطلاعاتی و اجرایی مقام های مرتبط به ویژه در وقوع بحران ها توجیه شود، اگر همراه با مستثنا کردن این نهادها از نظارت های قانونی و قضایی بر محور شفافیت و پاسخگویی باشد، همان طور که پیش تر بیان شد، در درازمدت برای ثبات و امنیت ملی آسیبزا خواهد بود و ضربه های جبران ناپذیری بر بدنه مشروعیت نظام سیاسی وارد خواهد آورد. از همین روست که می توان در پرتو نظارت قضایی، قضایی سازی سیاست را ابزاری در خدمت امنیت ملی دانست.

گسترش اختیارات نظارتی قضایی و شناسایی و صلاحیت قضایی برای قوه قضاییه در راستای بازنگری تصمیمات نهادها و دستگاه های امنیت ملی و سیاست های کلی وضع شده از سوی آنها، در درازمدت فراهم آورنده بستری است که به افزایش مشروعیت سیاسی، جلب اعتماد عمومی از طریق تأمین حقوق شهروندی و استحکام بنیان هایی می انجامد که برای تأمین امنیت ملی ضروری تلقی می شوند. بدین ترتیب، در راستای تحقق حکمرانی امنیت ملی، بهینه سازی تعریف و سازوکارهای نظارت قضایی، ضروری و اجتناب ناپذیر است. به عبارت دیگر، تجدیدنظر در مورد نقش و جایگاه نظارت باید به سازوکاری منتهی شود که هیچ یک از امور حاکمیتی نسبت به قانون میانبری نداشته باشد.

منابع

- اشراقی، حمیدرضا (۱۳۸۶) امنیت قضایی بر مبنای شرف و کرامت انسانی، *دادرسی*، سال یازدهم، شماره ۶۶
- امامی، محمد، استوارسنگری کوروش (۱۳۸۹) *حقوق اداری*، جلد اول، نشر میزان
- حاجزاده، هادی (۱۳۹۵) از امنیت قضایی تا عدالت ماهوی، *فصلنامه آفاق امنیت*، دوره ۹، شماره ۳۳
- رشیدی، احمد و معنوی، منا (۱۳۸۶) فراتحلیل وظایف نظارتی سازمان بازرسی و مفهوم‌بندی آن در الگوی حکمرانی خوب، *فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی*، شماره ۸۷
- زارعی، محمدحسین (۱۳۸۷) امنیت قضایی به‌مثابه حق، *مجلس و پژوهش*، سال چهاردهم
- سیفی، زیناب غلامعلی و امیراقدم، ریما (۱۳۹۵) بررسی تطبیقی نقش رویه قضایی در تحقق امنیت قضایی و اقتصادی در حقوق ایران و مصر، *مبانی فقهی حقوق اسلامی*، سال نهم، شماره هفدهم
- شریعتمدار جزایری، سیدنورالدین (۱۳۷۹) امنیت در فقه سیاسی شیعی، *مجله علوم سیاسی*، شماره ۹
- عالی‌پور، حسن و دیگران (۱۳۹۷) کارآمدی قضایی و امنیت ملی؛ پویایی اندیشه قضایی در برابر پایایی رویه قضایی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ۲۱ شماره ۴
- علینقی، امیرحسین (۱۳۷۹) امنیت قضایی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۴
- مکین‌لای، رابرت و لیتل، ریچارد (۱۳۸۰) *امنیت جهانی؛ رویکردها و نظریه‌ها*، اصغر افتخاری، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- نوروزی، کامبیز (۱۳۷۹) امنیت قضایی و سازمان قضا در جمهوری اسلامی ایران، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۴
- هداوند، مهدی (۱۳۸۴) حکمرانی خوب، توسعه و حقوق بشر، *نشریه حقوق اساسی*، شماره ۴
- هداوند، مهدی (۱۳۸۷) نظارت قضایی: تحلیل مفهومی تحولات اساسی، *حقوق اساسی*، سال هفتم، شماره ۹
- ویژه، محمدرضا (۱۳۹۰) امنیت حقوقی به‌مثابه شرط تحقق امنیت قضایی، *راهبرد*، شماره ۵۸
- ویژه، محمدرضا (۱۳۹۱) نظارت قضایی دیوان عدالت اداری بر مقررات اجرایی، *فصلنامه پژوهش حقوق*، سال چهاردهم، شماره ۳۷
- ویژه، محمدرضا و امیری، محسن (۱۳۹۳) اصول بنیادین ناظر بر تضمین استقلال قضایی در نظام حقوقی ایران با نگاهی به حقوق فرانسه، *پژوهش‌های حقوق طبیعی*، دوره ۲۸، شماره ۳
- Barboza, Estefânia Maria & Kozicki, Katya (2012) "Judicialization of Politics and the Judicial Review of Public Policies by the Brazilian Supreme Court", *Diritto e questioni pubbliche*, Palermo.
- Bevir, Mark (2012) *Governance: A Very Short Introduction*, Oxford, UK: Oxford University Press.
- Dorani, Sharifollah (2019) "Shall the Court Subject CounterTerrorism Law to Judicial Review? National Security vs Human Rights", *Political Reflection*, Vol. 5, No. 4.
- Ferejohn, John (2002) "Judicializing Politics, Politicizing Law", *Law and Contemporary Problems*, Vol. 65.

- Gallagher, Michael, Michael Laver, and Peter Mair (1995) **Representative Government in Modern Europe**, New York: McGraw-Hill.
- Graber, D., Mass Media and American Politics (1993). Washington, DC: Congressional Quarterly Press.
- Hirschl, Ran (2002) "Resituating the Judicialization of Politics: Bush v. Gore as a global Trend", **Canadian Journal of Law and Jurisprudence**, Vol. XV, No. 2.
- Hirschl, Ran (2006) "The New Constitution and the Judicialization of Pure Politics Worldwide", **Fordham Law Review**, Volume 75, Issue 2.
- Hirschl, Ran (2008) "The Judicialization Of Mega-Politics And The Rise Of Political Courts ", **Annual Review of Political Science**, Vol. 11.
- Hunt, Stacie (2013) "**The Judicialization of Politics in Canada and the United States**", Honors Projects. 39. <https://scholarworks.bgsu.edu/honorsprojects/39>.
- Imran, Muhammad (2015) The Concept of Good Governance in Modern World and Governance by Caliphs of Islam – Part I". **Courting The Law**, Available at: <https://courtingthelaw.com/2015/11/09/commentary/the-concept-of-good-governance-in-modern-world-and-governance-by-caliphs-of-islam-part-i/>
- Sabharwal, Y. K. (2006) "Role of Judiciary in Good Govrnance", 2006, Available at: https://highcourtchd.gov.in/sub_pages/left_menu/publish/articles/articles_pdf/goodgovernance.pdf
- Scharia David (2014) **Judicial Review and National Security**, Oxford university press.
- Stone Sweet Alec (1998) "A Comment on Vanberg: Rules, Dispute Resolution, and Strategic Behavior." **Journal of Theoretical Politics**.
- Von Danwitz, T. (2017) "Good Governance in the Hands of the Judiciary: Lessons from the European Example". **Potchefstroom Electronic Law Journal**, Vol. 13, no. 1.
- Williams, George (2001) "Republic of Fiji v Prasad: Introduction" **Melbourne Journal of International Law**, Vol. 2, No. 1.